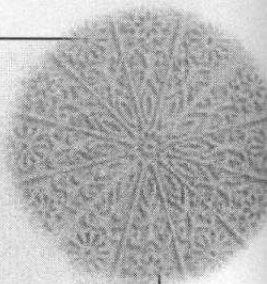
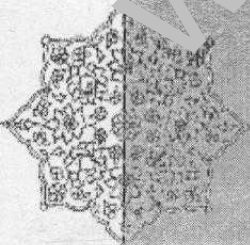


دیدہاں بی نشان

محبوبہ معتمدی





کتاب: دیده بان بی نشان

مؤلف: محبوبه معظمی

طراح جلد: فاطمه ایچی

انتشارات: نشر رزا

تعداد صفحات و قطع: ۱۳۱ صفحه / رقعی

نمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

سال چاپ: اول - ۱۳۹۸

هوا: ۲۵۰۰۰

شاب: ۷-۸-۶۳۵۶-۶۲۲-۹۷۸

شماره تماس بخش: ۰۹۱۲۹۳۱۱۱-۰۱۵۶۰۸-۰۲۱۴۴۰

پایگاه اینترنتی: www.zapub.ir

- سرشناسه : معظمی، محبوبه، ۱۳۵۸-
عنوان و نام پدیدآور : دیده بان بی نشان / مؤلف: محبوبه معظمی.
مشخصات نشر : تهران: نشر رزا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری : (اج بدون شماره گذاری).
شابک : 978-622-6356-81-7
وضعیت فهرستی نویسی : فیا
موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
Short stories, Persian -- 20th century :
رده بندی کنگره : ۸۳۶۱ PIR
رده بندی دیویی : ۶۳/۳۴۸
شماره کتابشناسی ملی : ۵۶۸۱۹۳۷

فهرست مطالب

۹	 «خدمه»
۱۳	 «زخم درنت ۴ و»
۱۷	 «کوکنار»
۲۵	 «چپ پای حرفه‌ای»
۲۹	 «علی ریش»
۳۳	 «شوق نگاه»
۳۷	 «حسن عاشقی»
۴۳	 «اطراق در دوکوهه»
۴۹	 «سوار بریال سورهر»
۵۷	 «قله‌های مه‌آلود»

۶۳ «یک حال به خصوص»

۶۹ «کولاک»

۷۳ «نایب‌های پرشور و حال»

۷۹ «روی ابرها»

۸۳ «چه معاصرت می‌کنی»

۸۹ «یک بار دیگه»

۹۳ «خروش ارونند»

۹۷ «دیدهبان بی‌نشان»

۱۰۳ «غم‌های یواشکی»

۱۰۵ «تا پای مرگ»

۱۰۹ «مثل مجنون‌ها»

۱۱۱ «عشق ابدی»

۱۱۷ «وصیت‌نامه»

«مقدمه»

نزدیک‌های شهر به کرچه شهید علی عارفی رسیدم. کوچه‌ای کوچک که اسمی بزرگ بر شانه‌هایش رنگ می‌کرد. در ورودی که باز شد، اولین چیزی که توجه‌ام را جلب کرد گلدان پنبکی بود که از سقف طبقه چهارم آویزان بود. شاخه‌های سبز و پرطراوت آن تا طبقه هم‌کف ادامه داشت. یک لحظه احساس کردم وارد باغی شده‌ام که بوی مخصوصی دارد. آقای عارفی با چهره‌ای دوست‌داشتنی و مهربان، دم در آبايمان منتظرم ایستاده بود. روی دیوارهای خانه، عکس شهید به چشم می‌خورد. ... شهید بعد از چند لحظه انتظار، دفترچه‌ای را تحویل داد که سی سال عمر و شب و روزش بود. با هیجان بازش کردم. بوی خاک جبهه از برگ‌های کاشی‌اش به مشام می‌رسید. با دیدن اسم دوکوهه و اندیمشک در صفحه اول دفتر، دلم لرزید. مثل همیشه بی‌اختیار در ذهنم به زادگاهم رفتم و خاطراتم جان

گرفت. به یاد آوردم که شب و روزهای خردسالی‌ام در موج انفجار، ترکش، خون، موشک و میگ سپری شده بود؛ به یادآوردم که چقدر مدیون خون شهدا هستم؛ مدیون خون کسانی که عاشقانه به دو کوهه آمدند و دودکی‌ام را از آوارگی و وحشت نجات دادند.

شهید علی عارفی، یکی از رزمندگان رشید اسلام بود که با پاکی و صداقتی که در وجودش موج می‌زد، صدای «هَلْ مِنْ نَاصِر» رهبرش را لبیک گفت. او را در دیدهبانی با چنان شجاعت و رشادتی جان داد که آوازه شهادتش به کارگزاران سید، آقای ابراهیم حاتمی‌کیا، رسید و ایشان را بر آن داشت که از لحظات ناب این و فداکاری‌اش فیلمی به نام دیدهبان بسازد. این فیلم، نمایش لحظات آخر عمر بزرگ شهید بود که با استقبال مخاطبان داخلی و خارجی روبه‌رو شد.

این داستان، براساس دفترچه خاطرات شهید علی عارفی، مصاحبه‌هایی که با مادر، پدر، برادر، همسر و اقوام شهید صورت گرفت، با برداشتی از فیلم سینمایی دیدهبان و اسناد دیگری که از ایشان به جا مانده، به نگارش درآمده است.

به جز بعضی صحنه‌ها، تصویرسازی‌های جزئی و ویرایش دست‌نویس‌های شهید، نویسنده هیچ‌گونه دخل و تصرفی در روایت‌ها نداشته و گفته‌های مستقیم راویان به نگارش درآمده است.

در پایان از همه عزیزانی که مرا در این راه یاری دادند، کمال تشکر را دارم. امیدوارم جوانان میهنم با خواندن سرگذشت زیبای شهید علی عارفی، بدانند شهدا کتابی از انسانیت ناب هستند که در تاریخ بشریت، بر تارک بلند هستی می درخشند.

«محبوبه معظمی»